

مکتب‌خانه؛ پیدایش، سیر تحول، قوت‌ها و ظرفیت‌ها

احمدعلی علیزاده*

چکیده

در این نوشتار، مکتب‌خانه به‌مثابه سنتی‌ترین و مؤثرترین نهاد تعلیم و تربیت دینی، از ابعاد مختلف و با ترکیبی از روش کتابخانه‌ای و میدانی (منابع مکتوب+ گفت‌وگو، تجربیات و مشاهدات شخصی)، به این ترتیب مورد بررسی قرار گرفته است: ۱) با نگاه تاریخی به مکتب‌خانه، پیدایش و پیشینه آن در افغانستان مورد اشاره و بحث کوتاه قرار گرفته است؛ ۲) سیر تحول و فراز و فرود آن در پنج مرحله به بحث و بررسی گرفته شده است؛ ۳) ظرفیت‌ها و قوت‌های نهاد سنتی تعلیم و تربیت مورد ارزیابی و تأمل قرار گرفته است؛ ۴) با توجه به این ظرفیت‌ها، بر اصلاح و بازسازی این نهاد و ادامه کارآمدی آن در پهلوی نهادهای مدرن تعلیم و تربیت، با کارویژه‌های خاص خود، تأکید به عمل آمده است؛ ۵) و بالاخره اهمیت و ضرورت ادامه حیات مکتب‌خانه، با نگاه و رویکرد فقهی، بحث پایانی این مقاله است.

واژگان کلیدی: مکتب‌خانه، مکتب دولتی، اطفال، نهاد، دین، تعلیم و تربیت.

*. نویسنده و پژوهشگر.

مقدمه

مکتب‌خانه نهاد سنتی و بومی تعلیم و تربیت در حوزهٔ کودکان و نوجوانان در کشور افغانستان است که از پیشینهٔ تاریخی بیش از هزار سال برخوردار است و همزاد با حضور اسلام در این کشور نقش محوری در طی صدها سال در عرصهٔ تعلیم و تربیت ایفا نموده است؛ اما تقریباً از نیم قرن به این سو نه‌تنها از رونق این نهاد کهن و سنتی کاسته شده است؛ بلکه در آستانهٔ انقراض قرار گرفته است؛ به‌گونه‌ای که در اکثر مناطق کشور، اکنون خبری از این نهاد تعلیمی نیست و در برخی نقاط کشور هم حضور کم‌رmqی دارد.

پرسش‌های مطرح در این مقاله عبارت‌اند از: پیشینهٔ تاریخی و چگونگی شکل‌گیری مکتب‌خانه در افغانستان؟ این نهاد از آغاز پیدایش تا کنون چه مراحل را گذرانده و در این فراز و فرودها چه نقشی را در تاریخ تعلیم و تربیت در کشور افغانستان ایفا نموده است؟ رابطه و نحوهٔ تعامل نهاد سنتی مکتب‌خانه با نهاد مدرن تعلیمی و تربیتی، یعنی مکتب دولتی، در افغانستان چگونه بوده است؟ و پرسش آخر و مهم تر این‌که: اکنون اما آیا مکتب‌خانه، با این کارآمدی در پیشینهٔ تعلیم و تربیت در افغانستان، از چه ظرفیت‌ها و قوت‌هایی در قیاس به نهادهای مدرن تعلیم و تربیت، و به‌خصوص مکاتب جدید دولتی، برخوردار است؟ و آیا این ظرفیت‌ها هنوز می‌تواند ادامهٔ حضور و ضرورت این نهاد سنتی را در عرصهٔ تعلیم و تربیت در حوزهٔ کودکان و نوجوانان توجیه نموده و در پاره‌ای از موارد، به‌مثابهٔ نهاد مکمل، خلأها و کاستی‌های نظام تعلیم و تربیت مدرن را پر نماید؟ در این مقاله پس از بیان پیشینه و سیر تحول مکتب‌خانه، به پرسش اخیر پاسخ مثبت داده شده است و به این باور است که مکتب‌خانه هنوز از این ظرفیت برخوردار است که با اصلاح و بازنگری به‌لحاظ روش و محتوا، هم‌چنان ادامهٔ حیات داده و به‌عنوان نهاد مکمل نهادهای مدرن تعلیمی و در یک تعامل مثبت، به کار تعلیم و تربیت و ایفای نقش سنتی خود در حوزهٔ کودکان و نوجوانان پردازد.

در ادامه از آن‌جایی که مردم افغانستان مسلمان هستند و دین ریشه‌های عمیق در این جامعه دارد و به همین دلیل دغدغه‌های دینی مردم نیز خوب است که باید مورد توجه متولیان رسمی تعلیم و تربیت قرار گیرد، بحثی کوتاه و فشرده‌ای را با رویکرد فقهی و تکلیف‌محور و معطوف به نقش و رسالت والدین در قبال تعلیم و تربیت دینی فرزندان و ضرورت ادامهٔ حیات مکتب‌خانه، گشوده‌ایم.

۱. پیدایش و پیشینه تاریخی مکتب‌خانه‌ها

مکتب‌خانه قدیمی‌ترین، مؤثرترین و ریشه‌دارترین نهاد سنتی در عرصه آموزش و پرورش یا تعلیم و تربیت است. این نهاد نه تنها در افغانستان بلکه در اکثر یا همه کشورهای اسلامی تا قبل از پیدایش نهادهای آموزشی و تربیتی مدرن و دولتی، تنها نهاد تعلیم و تربیت دینی و مذهبی و بلکه تنها نهاد فراگیری سواد و راه خواندن و نوشتن برای اطفال مسلمان‌ها بوده است، و با استناد به شواهد تاریخی می‌توان گفت که مکتب‌خانه از سده‌های اولیه تاریخ و فرهنگ اسلامی، در سرزمین‌ها و کشورهای اسلامی وجود داشته است.

در واقع، می‌توان گفت بنیان‌گذار اصلی مکتب‌خانه، شخص رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- است؛ زیرا آن حضرت همه امتش را به فراگیری قرآن کریم در سطوح مختلف قرائت، حفظ، تفسیر... و بالاخره عمل به این کتاب هدایت، سفارش اکید فرموده است و به اصحاب کرام هم دستور می‌داد که به همدیگر قرآن یاد دهند. در این‌جا به نقل چند حدیث کوتاه و ارزشمند از میان این همه دستورات و سفارشات اکید آن حضرت در مورد تعلیم، تعلم، قرائت، فهم و فقه این کتاب مقدس می‌پردازیم تا مورد توجه بیش‌تر والدین و اولیای اطفال و کودکان قرار بگیرد و به سفارشات پیامبر اکرم‌شان جامه عمل بپوشانند.

ابن عباس از رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ ذَكَرَ أَوْ أَنْتَى حُرًّا أَوْ مَمْلُوكٍ إِلَّا وَ لِلَّهِ عَلَيْهِ حَقٌّ وَاجِبٌ أَنْ يَتَعَلَّمَ مِنَ الْقُرْآنِ وَ يَتَفَقَّهُ فِيهِ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ «وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلَّمُونَ الْكِتَابَ»؛ هیچ مؤمنی از زن و مرد، آزاد و برده نیست؛ مگر این‌که از سوی خداوند حق و اجبی به گردن او نهاده شده و آن این‌که قرآن را یاد بگیرد و در آن تفقه نماید؛ یعنی معارف آن را دقیقاً درک و فهم نماید. سپس حضرت این آیه شریفه را تلاوت فرمود: و لکن کونوا ربانیین... هم‌چنین آن حضرت فرمود: «خیرکم من تعلم القرآن و علمه»؛ بهترین شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد و به دیگران یاد دهد. و نیز ابن عباس روایت می‌کند که رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: «مُعَلِّمُ الْقُرْآنِ وَ مُتَعَلِّمُهُ يَسْتَغْفِرُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْحَوْتُ فِي الْبَحْرِ»؛ برای معلم و فراگیر قرآن همه استغفار می‌کنند حتی ماهیان دریا. و نیز انس ابن مالک از رسول خدا(ص) روایت می‌کند که فرمود: «مَنْ عَلَّمَ آيَةً فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى كَانَ لَهُ أَجْرُهَا مَا تَلَيْتُ»؛ کسی که یک آیه از قرآن کریم را بیاموزد مادامی که آن آیه تلاوت می‌شود، پاداش و اجرش برای این شخص محاسبه می‌شود. از ابن عباس درباره جهاد

سؤال شد، در جواب بهترین جهاد را جهاد تعلیمی و فرهنگی دانسته و گفت: «أَلَا أَدُلُّكَ عَلَىٰ مَا هُوَ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْجِهَادِ تَبْنِي مَسْجِدًا فَتُعَلِّمُ فِيهِ الْقُرْآنَ وَ الْفِقْهَ وَ الدِّينَ وَ السُّنَّةَ»؛ آیا می‌خواهی که تو را راهنمایی نمایم به امری که بهتر از جهاد باشد، و آن این‌که مسجدی را بنا نمایی و در آن به کار تعلیم قرآن، فقه، دین و سنت پردازای (نوری، ۱۴۰۸ ق، ج ۴: ۳۳۲-۳۳۵).

بر اساس همین دستورات جدی و اهتمام فوق‌العاده بود که نخستین و مهم‌ترین مضامین آموزشی و بلکه فلسفه اصلی تأسیس نهاد مکتب‌خانه در سرزمین‌های اسلامی: روخوانی، روان‌خوانی، قرائت، تجوید، حفظ و تفسیر قرآن کریم به‌عنوان مقدس‌ترین کتاب مسلمانان بوده است و در کنار آن به‌تدریج مضامین جدیدی چون حفظ و فراگیری سنت و احادیث به‌عنوان میراث بزرگ نبوی و اهل‌بیت - علیهم السلام - عقائد، احکام، اخلاقیات، آداب معاشرت، کتابت و... بر این مهم‌ترین مضمون افزوده شده است، و به همین مناسبت است که در برخی مناطق و یا کشورها از مکتب‌خانه تعبیر به «مکتب القرآن» نیز می‌گردد. سابقه تاریخی تعبیر «مکتب القرآن» برای نگارنده روشن نیست که به چه زمانی برمیگردد و نیازمند بررسی منابع تاریخی است. اگر سابقه این تعبیر به قرن‌های نخستین برگردد، قرینه و مؤید روشنی بر این مدعا خواهد بود که فلسفه اصلی تأسیس نهاد مکتب‌خانه، فراگیری قرآن کریم بر مبنای تأکیدات ویژه پیامبر اکرم (ص) در ابعاد مختلف آن بوده، و سایر موضوعات آموزشی در حاشیه و به‌عنوان مکمل آن بوده است.

بر این اساس است که رهبران دینی و مذهبی، و به‌ویژه ائمه اطهار - علیهم السلام - از آل رسول (ص)، به پیروی از جد بزرگوارشان، امت اسلامی و به‌خصوص اطفال و نوجوانان را بر لزوم فراگیری قرآن در سطوح مختلف و سایر علوم، معارف و آموزه‌های اسلامی و مذهبی دعوت فرموده‌اند، و خودشان عملاً در راستای تحقق دستور پیامبر اکرم (ص) این نهاد ارزشمند و دیگر نهادهای تعلیمی و تربیتی را تأسیس و پایه‌گذاری نمودند.

امامان و پیشوایان مذاهب اسلامی، به‌خصوص ائمه هدی - علیهم السلام - از آل رسول (ص) چند کار را همزمان در راستای ایجاد مراکز و نهادهای آموزشی و تربیتی انجام دادند به این ترتیب که:

اولاً، خودشان شاگردانی را جمع نمودند و از آموزش مسائل اولیه شروع نموده تا سطوح بالای معارف اسلامی شاگردان بسیار برجسته و دانشمندان به‌نام را در رشته‌ها و علوم مختلف

اسلامی و انسانی تربیت نمودند. البته این کار بستگی به شرائط و فرصت‌های تاریخی داشت تا جایی که شرائط و بسترهای سیاسی و اجتماعی به آن‌ها اجازه می‌دادند، حداکثر استفاده را از این فرصت‌ها می‌بردند؛ مانند امام صادق و امام باقر- علیهما السلام- که بیش از سائر ائمه فرصت آموزش، شاگردپروری و فعالیت‌های علمی- فرهنگی و نشر علوم پیامبر و آل او را داشتند، و برخی دیگر از ائمه کم‌تر از چنین شرائط و فرصتی برخوردار بودند.

و ثانیاً، با بیان ارزش و اهمیت علم و دانش، مردم را به تعلیم، تعلم و تربیت فرزندان‌شان تشویق می‌کردند و این‌که آن‌ها را به مراکز آموزش دینی و نزد علمای دین و معلمین اعزام نمایند تا قرآن، احکام و معارف دینی را فراگیرند.

و ثالثاً، در احیاء و بیانات مختلفی به ارزش و ثواب تعلیم و تعلم و تربیت فرزندان پرداخته و نیز به بیان ارزش و ارج‌گذاری کار معلمان، منزلت و جایگاه آن‌ها نزد خداوند پرداخته‌اند و به این ترتیب، امامان معصوم- علیهم السلام- و سایر امامان و رهبران مذاهب اسلامی، با تأسی از پیامبر اکرم (ص) در واقع بنیان‌گذاران اصلی نهاد با ارزش مکتب‌خانه و سایر نهادهای آموزشی و تربیتی می‌باشند. این‌جا مجال پرداختن به ابعاد گسترده از فعالیت‌های آموزشی، فرهنگی و تربیت کادرها و منابع انسانی توسط ائمه- علیهم السلام- نیست و نیز ذکر شواهد و نمونه‌هایی از تأکیدات، از میان مجموعه‌ای از میراث عظیم و ارزشمند احادیث شخص حضرت پیامبر (ص) و اهل بیت- علیهم السلام- در باب تعلیم و تربیت، اهمیت، ارزش و اجر معنوی آن، از ظرفیت و موضوع این نوشتار بیرون است؛ لذا به همین اشاره اکتفا می‌شود. هدف از این اشاره، نقش امامان معصوم- علیهم السلام- و سایر رهبران دینی در بسترسازی و شکل‌گیری نهادهای تعلیم و تربیت از جمله مکتب‌خانه می‌باشد.

به هر روی، ابتدای شکل‌گیری مکتب‌خانه به‌عنوان یک نهاد تربیتی و آموزشی با توجه به امکانات، ظرفیت‌ها و شرایط موجود، مانند هر کار دیگری به‌صورت بسیط و ساده و از نقطه کوچک آغاز گردیده است. این حرکت از خانه‌ها و منازل شخصی افراد شروع شده و به‌تدریج توسعه یافته و مکان‌های خاصی به‌عنوان مکتب‌خانه به امر آموزش و تربیت اطفال مسلمان‌ها اختصاص یافته‌اند؛ مکانی که متفاوت از مسجد، خانقاه، حسینیه، تکیه‌خانه، مدرسه و... بوده و کارشان فقط آموزش و تربیت اطفال بوده است. از نقاط مثبت این مراکز آموزشی این بوده که متولیان اصلی این مراکز مستقیماً خود مردم بوده‌اند و در تأسیس و ادامه کار آن‌ها هیچ نهاد غیر

مردمی رسماً مسئولیت آن‌ها را به عهده نداشته‌اند؛ هم تأسیس و هم ادامه کار و اداره آن‌ها با مشارکت و هزینه‌های خود مردم بوده است.

البته در برخی از خانواده‌ها، به‌خصوص دستگاه‌های سلاطین، خانواده‌های اشراف و مردمانی که در شرائط مالی بهتری قرار داشتند، از قدیم استخدام معلم خصوصی برای فرزندان امر رائجی بوده است که می‌توان از آن تعبیر به مکتب‌خانه‌های خصوصی و شخصی نمود، و معلمان خصوصی در خانه‌های شخصی همانند معلمان سنتی و ملایان محل در مکتب‌خانه‌ها، قرآن، معارف اسلامی، احکام، اخلاقیات و هنر خط را به کودکان تعلیم می‌دادند؛ به‌عنوان نمونه: متوکل، خلیفه عباسی، برای تعلیم و تربیت دو فرزندش، یعنی معتز و مؤید، معلم خصوصی به‌نام «ابن سکیت» استخدام کرده بود که از شیعیان و پیروان اهل بیت - علیهم السلام - بود. روزی متوکل بر او وارد شد، دید دو پسرش نزد او نشسته از وی پرسید آیا این دو پسرش افضل است نزد او یا حسن و حسین علیهما السلام؟ ابن سکیت شروع کرد به بیان فضائل امام حسن و امام حسین - علیهما السلام - و گفت به خدا قسم قبر غلام علی - علیه السلام - در نزد من از تو و دو فرزندت بهتر است. متوکل بر او غضب کرد و به غلامان تَرکش امر نمود تا ابن سکیت را زیر پا و لگدکوب نمایند و بعد از آن‌که زبانش را از پشت سرش کشیدند، شکمش را پاره نموده و به شهادت رساندند (مجلسی، ۱۴۰۳هـ - ۱۹۸۳م، ج ۱۰۴، ۱-۲)

اما در کشور ما، افغانستان، سابقه تاریخی تأسیس مکتب‌خانه بر اساس برخی گزارشات و شواهد تاریخی، به اواخر قرن اول هجری برمیگردد و اولین کسی که با تأسیس مکتب‌خانه به تعلیم و تربیت هزاران طفل و کودک مسلمان در چندین قصبه و قریه بزرگ پرداخت، ابوالقاسم ضحاک بن مزاحم بلخی، یکی از شاگردان امام سجاد - علیه السلام - بوده است. یکی از مؤرخین معاصر کشور ما مدعی است که این نخستین مکتب‌خانه در جهان اسلام بوده است که توسط وی تأسیس می‌گردد. اگر این مدعا با دیگر شواهد و گزارشات تاریخی تأیید گردد، یکی از اولین‌های فرهنگی و آموزشی در تاریخ فرهنگ و تمدن این سرزمین خواهد بود. این مؤرخ می‌نویسد: «برابر گزارش‌های تاریخی، افغانستان در تأسیس مکتب‌خانه نیز در میان کشورهای مختلف اسلامی پیشگام بوده است و نخستین مکتب‌خانه جهت آموزش کودکان و نوجوانان در بلخ توسط یکی از شاگردان سید الساجدین امام زین‌العابدین - علیه السلام - در آن خطه بنا گردید. ابوالقاسم ضحاک بن مزاحم بلخی که از دانشمندان و مفسران امامیه به‌شمار می‌رود، پس از آن‌که در بلخ و سپس

بخارا، مرو، سمرقند، ری و سرانجام مدینه به تحصیل علم و کسب حدیث و تفسیر پرداخت، به زادگاهش بلخ برگشت و در شهر «بروقان» از توابع بلخ ساکن شد. او نخستین کسی بوده که برای کودکان و نوجوانان مدرسه تأسیس کرد که از آن به‌عنوان مکتب‌خانه یاد می‌کنیم. او بنا به گزارش‌های تاریخی، افزون بر تعلیم و تربیت در مکتب‌خانه‌های مزبور، به روستاهای مختلف رفته و فرزندان مردم را آموزش می‌داد و در صورت عدم امکان ساختن مکتب‌خانه، آنان را به مدارس ساخته‌شده جذب می‌نمود. شاگردانی که او بدین ترتیب تربیت نموده و آموزش داد، در حدود سه‌هزار پسر و هفت‌صد دختر ثبت نموده‌اند.» (ناصری داودی، ۱۳۸۶: ۹۹).

یکی از معلمان مکتب‌خانه در افغانستان، شخصی به‌نام «سهل بلخی» بوده که در قرن سوم می‌زیسته است و در روستایی به‌نام «عربنکی» در نزدیک نهری به همان نام زندگی می‌کرده و به تعلیم و تربیت اطفال اشتغال داشته است. هم‌چنین فرزندش به‌نام «احمد بن سهل»، معروف به «ابوزید بلخی» (۳۲۲-۲۳۵)، یکی از ادبا و فیلسوفان معروف بلخ در آغاز به شغل مقدس ملای مکتبی و آموزش اطفال اشتغال داشته است و شاگردان فراوانی را تربیت نموده است (ناصری داودی، ۱۳۸۴: ۱۲). در حوزه غرب و جنوب‌غرب افغانستان فعلی و شهرهای وابسته به هرات نیز مکتب‌خانه رونق خاصی داشته است. پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری، خود از دانش‌آموختگان مکتب‌خانه است. در عصر سلجوقیان و غوریان که آغاز تأسیس مدارس به‌طور رسمی بود، این مکتب‌خانه‌ها رواج بسیار داشته است. در هنگام سلاطین غور به تعداد ۳۰۰ باب مدرسه و مکتب‌خانه گزارش شده است (احسانی، ۱۳۸۶: ۱۷۸).

در دوران جدید و تاریخ معاصر کشور ما نیز تا قبل از پدیدآمدن مکاتب جدید و یا حتی تا مدت‌ها بعد از ظهور این مکاتب، مکاتب سنتی هم‌چنان نقش محوری و حتی انحصاری خود را در توسعه سواد، فرهنگ و تعلیمات مذهبی و دینی حفظ می‌نمایند و تنها راه و بعدها عمده‌ترین راه فراگیری سوادآموزی همین مکاتب سنتی می‌باشند. بر اساس یک تحقیق در برخی از مناطق شیعه‌نشین و هزاره‌جات، «میزان باسوادی در میان مردان به ۷۰٪ می‌رسد که سهم مکتب‌خانه‌ها در آن بیش از ۹۰٪ است؛ یعنی زمانی که مدارس دولتی کم‌تر از ۱۰٪ پسران را تحت پوشش آموزش قرار می‌داد، مکتب‌خانه‌ها به بیش از ۶۰٪ پسران علم می‌آموختند.» (بختیاری، ۱۳۸۵: ۲۳۴-۲۳۵).

۲. مکتب‌خانه از تنها نهاد تعلیم و تربیت تا آستانه انقراض

نهاد مکتب‌خانه سیر تحول صعودی از ساده به پیشرفته داشته است و به تدریج توسعه یافته و تبدیل به یک نهاد و فرهنگ عمومی شده است. این توسعه و پیشرفت همزمان بوده است با دو تحول کمی و کیفی. به لحاظ کمی از حالت شخصی و کاملاً خصوصی و استخدامی در سطح طبقه خاصی از مردم عبور نموده و تبدیل به نهاد عمومی مردمی در سطح وسیع‌تر می‌گردد و همه مردم و مناطق و قریه‌جات در یک مشارکت همگانی، به استخدام معلم و وظیفه‌دار مکتب‌خانه به‌عنوان ملای مکتب می‌پردازند و همه به‌صورت برابر بار می‌کشند و برای تربیت فرزندان‌شان حاضر می‌شوند هزینه نمایند و آن‌ها را می‌فرستند تا معارف دینی و مذهبی را فراگیرند. به لحاظ کیفی نیز در دو قسمت توسعه و رشد می‌نماید: یکی به لحاظ مضمون که طیفی زیادی از مسائل و مضامین را فرزندان مردم در این مکتب‌خانه‌ها فرامی‌گیرند که در بخش جنبه‌های مثبت و نقاط قوت آن اشاره خواهد شد و دو دیگر به لحاظ شیوه و روش آموزش و استفاده از متون خاص و یکسان، توسعه و پیشرفت می‌نمایند. یقیناً در اوائل تأسیس مکتب‌خانه‌ها متون و منابع خاصی برای آموزش وجود نداشته و معلمین به سلیقه و استعداد خودشان هر چه را که از قرآن و معارف دینی لازم می‌دیدند و با هر شیوه‌ای که تشخیص می‌دادند و تجربه نموده بودند، به اطفال یاد می‌دادند؛ اما کم‌کم این تعلیم و تربیت آزاد تبدیل می‌شود به یک شیوه منسجم و نسبتاً عمومی که در قالب خاصی و با رویه واحدی صورت می‌گیرد؛ مضامین و متون مشخصی پدید می‌آید. درباره این متون و محاسن و معایب آن‌ها باید جداگانه به ارزیابی و بررسی کارشناسانه پرداخت؛ اما مناسب به نظر می‌رسد عناوین و فهرستی از این متون و مضامین که در مکتب‌خانه‌های سنتی مورد استفاده و تدریس بوده است و تا امروز هم کم و بیش ادامه دارد، در بخش‌ها و مضامین مختلف ارائه گردد.

این متون به ترتیب از ساده به پیچیده - که نگارنده خود به جز دو سه تا بقیه را در دوران کودکی‌اش تجربه نموده و آموزش دیده است - و با اندک تفاوتی در مناطق مختلف افغانستان و در میان شیعه و سنی از جمله ولایت غزنی بین شیعیان عبارت بود از: «قاعده بغدادی» معروف به «پنج سوره»، قرآن کریم (در حد روخوانی و حداکثر روان‌خوانی)، «پنج گنج» یا «پنج کتاب»، «حافظ شیرازی»، «ورقه و گلشاه»، «یوسف و زلیخا»، «رساله عملیه»، «نصاب الصبیان»، «صرف بهائی»، «صرف میر» (سه کتاب اخیر را شاگردان حفظ می‌کردند)، کتاب «التصریف» یا «زنجان»،

«مراح الارواح»، «الشمه في النحو»، «شرح مأه عامل»، «الهدايه في النحو»، «جامع المقدمات» (این کتاب در بردارنده کتاب‌های فوق در ادبیات عرب- به جز نصاب الصبیان، صرف بهائی و مراح الارواح- و شماری از کتب دیگر به زبان عربی و فارسی است، این کتاب اخیراً افزوده شده بود)، «تحریر سبب»، «شرح ملا جامی» و «السیوطی».

در قدیم‌ترها غالباً رسم بر این بوده که شاگردان مکاتب سنتی تا تحریر و شرح ملا جامی نزد ملاحی محل و در مکتب‌خانه فرامی‌گرفتند؛ اما از سیوطی به بعد وارد مدارس و حوزه‌های علمیه می‌شدند که اکثراً تا آن پایه به سن بلوغ می‌رسیدند؛ اما در دهه‌های اخیر، غالباً چنین بوده است که در زیر سن بلوغ و از کتاب‌های پایین‌تر، یعنی تصریف و مراح الارواح به بعد، بچه‌ها از مکتب‌خانه‌ها وارد مدارس علمیه می‌شوند. هم‌چنین در پهلوی آموزش‌های فوق و در قالب متون مشخص، آموزش خط و بعضاً هنر خوش‌نویسی نیز امر رائجی بوده است که کودکان و نوجوانان با گرفتن نمونه‌خط به‌عنوان سرمشق از ملای مکتب، زیر نظر او تمرین خط و خوش‌نویسی می‌نموده‌اند.

با توجه به آنچه یادآوری گردید، می‌توان گفت مکتب‌خانه‌ها از آغاز تا کنون در یک سیر تاریخی، روند طولانی از فراز و فرود را در کشور ما افغانستان طی نموده است و طبیعی است که سایر کشورهای اسلامی نیز وضعیت مشابه افغانستان را در پیشینه تاریخی خود داشته‌اند. این مراحل عبارتند از:

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

۱-۲. مرحله تنها نهاد تعلیمی و بی‌رقیب

این مرحله از شکل‌گیری شروع می‌شود تا در سیر رشد و تحول تبدیل به تنها نهاد رسمی غیر دولتی و مردمی می‌گردد که بدون هیچ رقیبی در عرصه آموزش و پرورش در حوزه اطفال و نوجوانان به کار خود ادامه می‌دهد. در این مرحله مکتب‌خانه تنها راه منحصر فراگیری سواد و کتابت است که به‌صورت متعارف و معمول هیچ راه دیگری غیر از آن وجود نداشته است. البته به‌صورت استثنایی و بسیار محدود بوده‌اند کسانی که در محیط خانه به آموزش فرزندان‌شان پرداخته و آن‌ها را با سواد و یا حتی عالم به بار آورده‌اند؛ اما این راه هم معمول و متعارف نبوده است و هم برای عموم میسر نبوده است.

این نکته قابل یادآوری است که همزمان با مکتب‌خانه که در سراسر افغانستان فعال بوده،

مراکز دیگری نیز که عمدتاً توسط خود مردم، علما، فقهاء، صوفیان، عرفاء و... به خصوص در حوزه جنوب غرب و هرات به نام‌های مسجد، خانقاه، رباط، مدرسه، تکیه‌خانه و... به دور از نظارت دولت‌ها اداره می‌گردید، وجود داشت که کارشان تعلیم و تربیت، شاگردپروری، تهذیب، عبادت و تبلیغات دینی بوده است (احسانی، ۱۳۸۶: ۱۶۱-۱۷۶)؛ اما این مراکز در طول مکتب‌خانه‌ها فعالیت می‌کردند و هیچ‌گاه رقیب مکتب‌خانه‌ها و در عرض آن‌ها نبودند؛ یعنی مکتب‌خانه مرکز تعلیم و تربیت کودکان و اطفال بود و کسانی که در مساجد، خانقاه، مدارس و... به کار تعلیم و تربیت می‌پرداختند، همه بعد از فراغت از مکتب‌خانه و سپری نمودن دوران طفولیت برای ادامه تعلیم و تربیت در سطوح بالاتر به این مراکز می‌رفتند و نزد شیوخ، اساتید و مربیان برجسته‌تر ادامه تحصیل می‌دادند، پس مکتب‌خانه‌ها کارویژه‌های خود را داشتند و در طول قرن‌ها بی‌بدیل و بی‌رقیب در عرصه تعلیم و تربیت اطفال به کار خود ادامه دادند.

۲-۲. مرحله رقابت

این مرحله از زمانی شروع می‌شود که نهادهای تعلیم و تربیت مدرن با نظارت و مدیریت دولت‌ها در سطوح مختلف از مکاتب ابتدایی، متوسطه و لیسه با تجربیات جدید وارد عرصه تعلیم و تربیت می‌شوند. در حوزه تعلیم و تربیت اطفال و نوجوانان، مکاتب دولتی در دو سطح ابتدایی و متوسطه ظاهر می‌شوند که در عرض مکتب‌خانه‌های سنتی و در حوزه کار آن‌ها به رقابت می‌پردازند و سعی می‌نمایند تا به‌عنوان بدیل جای مکتب‌خانه‌ها را بگیرند. در این مرحله، رقابت نسبتاً سختی بین مکتب‌خانه‌ها و نهادهای رسمی آموزشی آغاز می‌گردد و تا سال‌های طولانی، مکتب‌خانه‌ها در رقابت با مکاتب رسمی دولتی یا به‌صورت برابر و متوازن و یا حتی نهاد غالب مردمی ادامه حیات داده است. در این رقابت، هریکی از این دو نهاد جاذبه‌های خود را داشت؛ اما مدت‌ها و دهه‌هایی را در عرض هم و با تفاوت‌هایی در روش و محتوا به کار خود ادامه دادند و هریک مشتریان و طرفداران خود را داشتند، و مردم اکثراً از هر دو نهاد استفاده می‌کردند و فرزندان‌شان را به هر دو مکتب می‌فرستادند، یا به‌صورت دو شفت و پاره‌وقت قبل از ظهر و بعد از ظهر و یا حداقل در فصل زمستان فرزندان مردم به مکتب‌خانه سنتی می‌رفتند و به معلومات دینی‌شان افزوده و نواقص تعلیمی و تربیتی مکتب دولتی را جبران می‌کردند و در سه فصل دیگر سال به تعلیم در مکتب‌خانه‌های دولتی ادامه می‌دادند. در این مرحله، دو بحث قابل توجه و دقت است: یکی عوامل مقاومت مکاتب سنتی در برابر مکاتب جدید که تا مدت‌ها

این رقابت هم‌چنان ادامه یافت و دیگری جاذبه‌های مکاتب جدید است که مکاتب سنتی را به انقراض یا در آستانه انقراض می‌کشاند.

۱-۲-۲. عوامل مقاومت مکاتب سنتی در برابر مکاتب مدرن

توفیق و چیرگی یا حداقل دوام مکتب‌خانه‌ها در برابر مکاتب تعلیمی و تربیتی جدید، علل و عوامل مختلفی می‌تواند داشته باشد که در این جا به دو عامل عمده آن می‌پردازیم و آن عبارت است از:

الف. ریشه‌دار و سنتی بودن مکاتب سنتی: یکی از این عوامل به نظر می‌رسد پیشینه تاریخی و ریشه‌دار بودن مکتب‌خانه‌های سنتی است؛ زیرا طبیعی است که هر نهاد سنتی تا مدت‌های زیادی در برابر نهادهای جدید و مدرن مقاومت می‌نماید. در برابر پدیده مکاتب جدید نیز مردم، و به‌خصوص روستایی‌ها و مردمان مذهبی‌تر، مقاومت شدیدی از خود نشان دادند و سعی می‌کردند که از اعزام فرزندان‌شان به این مکتب‌ها جلوگیری نمایند. مردم برای این کار دلایلی داشتند که در این نوشتار در پی شمارش این دلایل و بیان درستی یا نادرستی این دلایل و دغدغه‌ها نیستیم. از جمله این‌که مردم تصور و برداشت دیگری از این مکاتب داشتند و فکر می‌کردند که فرزندان‌شان با ورود در این مکاتب، در مسیر انحراف از دین و مذهب قرار می‌گیرند.

بنیاد اندیشه

این مقاومت در برابر مکاتب جدید از سوی مردم هزاره، و به‌خصوص مردم ولسوالی جاغوری از ولایت غزنی، داستان طولانی و معروفی دارد. مشهور است در دیداری که هیأت مقتدری از بزرگان مردم هزاره از سراسر هزاره‌جات برای حل قضیه قیام ابراهیم خان گاوسوار با ظاهرشاه داشته‌اند که در جمع آن‌ها مرحوم علامه استاد مدرس افغانی و مرحوم آیت‌الله استاد شیخ قربانعلی وحیدی نیز حضور داشته‌اند، یکی از مطالبات و خواسته‌های این هیأت از ظاهرشاه و حکومت این بوده که باید هزاره‌ها در سمت‌ها و پست‌های بالای دولتی - اعم از ملکی و نظامی - راه یابند. ظاهرشاه در این دیدار به بزرگان هزاره می‌گوید شما مردم تحصیل‌کردگان جدید و با مدرک و کاردان ندارید و لذا این سمت‌ها و موقعیت‌های حکومتی به شما تعلق نگرفته است، و از آن‌ها می‌خواهد که صد نفر از فرزندان هزاره را از سراسر هزاره‌جات به حکومت معرفی نماید تا شامل لیسه حبیبیه کابل شوند و به تحصیلات جدید پرداخته و به علوم و فنون روز آشنایی

حاصل نمایند و پس از آن شامل کارهای دولتی و مقامات بالای اداری و حکومتی گردند. سران هزاره در برابر سخن شاه ظاهراً پاسخ منسجم و هماهنگ نمی‌دهند و دچار اختلاف می‌شوند. نمایندگان مردم جاغوری با این خواسته موافقت می‌کنند و حاضر می‌شوند که شماری از فرزندان مستعدشان را معرفی نمایند؛ اما بزرگان و سران سایر مناطق هزاره‌جات با این خواسته موافقت نمی‌کنند. ظاهرشاه نیز که شاید همین را می‌خواسته تا سران هزاره به توافق نرسند، از قبول فرزندان مردم جاغوری خودداری ورزیده و شرط می‌کند که این صد نفر باید به صورت متوازن از همه هزاره‌جات باشند (برهانی، به نقل از: علامه مدرس افغانی در گفت‌وگو و مصاحبه با نگارنده).

نگارنده خود شاهد ادامه این مقاومت و رقابت شدید دو نظام سنتی و مدرن تعلیم و تربیت حداقل در ولایت غزنی و ساحه ولسوالی جاغوری بوده است، و برابر این گزارش موردی، به‌عنوان نمونه، بر اساس ساختار سنتی دینی، مذهبی و فرهنگی مشترک در کل افغانستان، می‌توان گفت که این رقابت و رویارویی میان این دو نهاد تعلیمی و تربیتی در سراسر افغانستان با شدت و ضعف وجود داشته است؛ اما در خصوص منطقه جاغوری از آنجایی که این مقاومت در برابر مکاتب دولتی از سوی عموم مردم بوده است و اکثر مناطق دور از دسترس این مکاتب قرار داشته و قریه‌هایی که در حوالی و نواحی مرکز قرار داشته‌اند، اکثراً فرزندان‌شان را به واسطه پول یا استفاده از روابط و آبرو از شمول در مکاتب دولتی بازمی‌داشتند. نگارنده خود از منطقه مربوط به زادگاهش دقیقاً زمانی را به یاد می‌آورد که برخی از مردم برای خارج نمودن اطفال‌شان از لیست مشمولین مکتب دولتی و یا پیش‌گیری از ثبت نام اجباری آن‌ها در مکتب، پول پرداخت می‌کردند و سعی می‌کردند رضایت مدیران مکاتب را جلب نموده تا از ورود فرزندان‌شان به مکتب دولتی جلوگیری نمایند و یا به بچه‌هایی که از قریه و محل‌شان به مکتب دولتی می‌رفتند، سفارش و تأکید می‌کردند که بچه‌های آن‌ها را جهت ثبت نام وارد لیست شاملین مکتب نکنند؛ لذا اکثراً نسل اول تحصیل‌کرده‌های جدید یا متعلق به خوانین جاغوری بوده‌اند که به دلیل پی بردن به اهمیت مکاتب جدید و تحصیلات روز، از این فرصت استفاده نموده و تا سطح دکتری پیش رفتند و یا متعلق به منطقه سبزچوب از سنگماشه جاغوری بوده که اغلب معلمان سابقه‌دار و نسل اول از این منطقه هستند؛ به دلیل این که کسی از آن‌ها حمایت نکردند تا بچه‌های‌شان را از ورود در مکتب جدید باز دارند و از روی اکراه و ناچاری فرستادند.

ب. ضعف محتوای دینی مضامین درسی مکاتب جدید: دومین عامل مهم این رقابت و مقاومت، ضعف و فقر محتوای دینی مضامین درسی مکاتب جدید بود؛ زیرا به هیچ صورتی این مکاتب به لحاظ مضامین و آموزش‌های دینی و مذهبی نمی‌توانستند جای مکاتب سنتی را گرفته و خلأ آموزش‌های دینی را پر نمایند. در نصاب تعلیمی مکتب دولتی، مسائل دینی و مذهبی بخشی بسیار اندکی را به خود اختصاص می‌داد؛ آن مقدار اندک هم برای شیعیان، به جز در فراگیری قرآن کریم، سودی نداشت؛ زیرا کتاب‌های مربوط به دینیات، در بخش عقاید و کلام، مطابق اعتقادات برادران اهل سنت و در بخش احکام و فقه، مطابق فقه حنفی تنظیم یافته بود؛ بنابراین، برای اطفال شیعه ناسازگار با آموزش‌های مذهبی خاص شیعی بود و قدری دردساز و موجب نگرانی اولیای اطفال می‌گردید. البته برخی دغدغه‌ها و نگرانی‌ها بین برادران اهل تسنن و تشیع درباره سرنوشت دینی فرزندان‌شان مشترک بود که برمی‌گشت به تصور و برداشت نادرست و غیر دقیق ازدو نهاد تعلیمی و تربیتی مدرن به نام مکتب و دانشگاه که به نوعی به ناسازگاری این دو نهاد با معارف و تعالیم دینی معتقد بودند. به همین دلیل، از ورود فرزندان‌شان به این مراکز در آینده شدیداً احساس خطر انحراف می‌کردند.

۲-۲-۲. جاذبه‌های مکاتب جدید

اما جاذبه‌های مکاتب جدید نیز در چند عنصر بود که توان رقابت آن‌ها را بالا می‌بردند تا مکاتب سنتی را تضعیف نمایند- و بعدها عوامل و جاذبه‌های جدید افزوده شد و این مکاتب سنتی را تا آستانه انقراض کشاند و در بیان مرحله افول دوباره به آن‌ها نیز اشاره خواهیم کرد- مهم‌ترین این جاذبه‌ها عبارت بود از:

۱. آموزش اجباری با ورود در مکاتب رسمی دولتی: رسم بر این بود که قبل از شروع سال تحصیلی، لیستی از اطفال مردم را که در سن شمول به مکتب رسیده‌اند، آماده می‌کردند و در اول سال این اطفال را جلب نموده و به مکتب احضار می‌کردند؛ به این ترتیب، ورود کودکان در مکتب دولتی صورت الزامی به خود گرفته بود؛ در حالی که آموزش در مکاتب سنتی امر داوطلبانه و با میل و رغبت اولیای اطفال بود.

۲. حمایت مالی رسمی دولت از معلمان مکاتب: جاذبه دیگر، تأمین و حمایت مالی دولت به صورت رسمی و با معاش قراردادی از معلمان بوده است که معلمان احساس می‌کردند به لحاظ

مادی و معیشتی، وظیفه معلمی هم دارای احترام و اعتبار بیش‌تر میان مردم است و هم از درآمد مادی و مالی نسبتاً مناسب و آبرومندانه‌ای برخوردار می‌باشند. این نگاه طبعاً باعث رونق بیش‌تر این مکاتب می‌شد.

۳. **مضامین تازه و آموزش‌های جدید:** آموزش‌های جدید غیر دینی از علوم، ریاضیات، تاریخ، هنر، فنون، مهارت‌ها و... توان رقابت این مکاتب را بالا برده و باعث جذب مردم به این مکاتب می‌شد؛ زیرا برای شماری از مردم این ظرفیت جدید مکاتب یک امتیاز نسبت به مکتب‌خانه به حساب می‌آمد.

۴. **تصویر روشن‌تر از آینده فرزندان:** جاذبه چهارم هم آینده فرزندان بود که از این طریق و با راه یافتن به مقاطع بالاتر تحصیلی و دریافت مدارک رسمی، می‌توانستند به کارهای مهم دولتی و رسمی دست یابند و یا از سایر فرصت‌هایی که از این طریق برای آن‌ها میسر می‌گردید، بهره‌مند گردند، چه در عرصه‌های خصوصی و چه در عرصه‌ها دولتی.

۵. **امکانات پیشرفته و استفاده از روش آموزشی مدرن:** و بالاخره استفاده از امکانات پیشرفته، روش‌های آموزشی و تربیتی مدرن و تجارب تازه بشری در عرصه تعلیم و تربیت، جاذبه و عامل دیگری در افزایش توان رقابتی مکاتب دولتی و جدید بوده است که مکاتب سنتی فاقد آن بود.

۲-۳. مرحله ضعف و افول

تاریخ و زمان دقیقی را نمی‌شود برای این مرحله شناسایی کرد؛ ولی اجمالاً می‌توان گفت که این مرحله از اواخر دهه چهل و اوائل دهه پنجاه شمسی به این طرف آغاز می‌گردد. در این مرحله است که موج روشنفکری، به‌خصوص در قالب جریان چپ، از شهرها عبور نموده و به روستاها و مناطق اطراف کشیده می‌شود که در این مرحله متولیان آموزش‌های سنتی، یعنی روحانیون و ملایان بومی و رده پایین، در برابر چالش و تقابل جدی‌تر قشر تحصیل‌کرده معارف دولتی قرار می‌گیرند و توان رقابت خود را کم‌کم از دست داده و عاجز می‌آیند.

البته علمای طراز اول مناطق که به نجفی‌ها معروف بودند، کم‌تر در برابر این چالش قرار داشتند؛ بلکه آن‌ها با نوعی دیگری از چالش در سطح بالاتر و در مدارس و حوزه‌های علمیه مواجه بودند که از سوی روشنفکران جریان چپ دامن زده می‌شد و به‌صورت شبهات و

پرسش‌های جدیدی در حوزه‌های دین، اندیشه و تفکر، سیاست، اجتماع و اقتصاد، علمای طراز اول و نجف‌رفته‌ها را به چالش می‌کشاندند. ماجرای مناظر استاد محمداکرم یاری، معروف به ستاره شرق از روشنفکران معروف جریان چپ در افغانستان، وابسته به حزب چپی شعله جاوید، با روحانی و عالم فاضل استاد عبدالصمد اکبری داودی در یک جلسه مهمانی در جاغوری و شکست سخت و غیر منتظره محمداکرم یاری معروف است. هم‌اکنون شاهدان عینی این مناظره وجود دارند و از آن گزارش می‌کنند (موسوی، سید غلام‌رضا در گفت‌وگو با نگارنده).

به هر حال، مکتب‌خانه‌ها در این مرحله در برابر مکاتب جدید دولتی رو به ضعف و افول می‌روند که این‌جا بیش‌تر از این مجال پرداختن به دلایل این چالش و ریشه‌های این تقابل و علل افت و فرود مکتب‌خانه‌ها نیست؛ اگرچه در بحث از مرحله دوم به شماری از این عوامل اشاره شد و در برخی از علل با مرحله پنجم که مکاتب سنتی در آستانه انقراض کشیده می‌شوند نیز مشترک است و بیان خواهد شد، و بخش عمده این علل و ریشه‌ها مربوط به آسیب‌شناسی این نهاد می‌گردد که جداگانه باید مورد بررسی قرار گیرد.

۴-۲. مرحله شکوه و فراز دوباره

این مرحله از آغاز دوران جهاد و مقاومت مردم افغانستان در برابر اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی سابق و دولت حاکم مارکسیستی دست‌نشانده آن آغاز می‌گردد. در این مرحله، بار دیگر اقتدار مکاتب سنتی برمی‌گردد و به دلیل فقدان دولت رسمی و نهادهای دولتی، حاکمیت به دست مردم، علما، رهبران جهاد، بزرگان و رؤسای قبایل می‌افتد. دولت حاکمیت خود را نسبت به اکثر مناطق کشور از دست می‌دهد و به جز مراکز شهرها، در جای دیگری تسلط ندارد. به همین دلیل، مکاتب سنتی جان دوباره گرفتند و بلکه خلأ مکاتب دولتی باعث گردید تا مکاتب سنتی نضج گرفته و برای مدتی هرچند کوتاهی، تنها نهاد مطرح و بی‌رقیب در عرصه تعلیم و تربیت فرزندان مردم گردند و راه منحصر فراگیری سواد و تعلیم خط همین مکتب‌خانه‌ها باشند، و به همین دلیل است که در یک مقطع کوتاهی فرزندان مردم اصولاً با آموزش‌های جدید از طریق مکاتب رسمی آشنایی نداشتند. این فاصله زمانی باعث گردید که جمع زیادی از فرزندان این مردم به حوزه‌های علمیه رو بیاورند و دروس دینی را در سطوح بالاتر ادامه دهند. وجود شمار زیادی از علما و طلاب توانمند، فاضل، مدرس و محقق در حوزه‌های علمیه یا طیفی دیگری از علمای فاضل و اهل تخصص و کمال که امروزه در افغانستان در حوزه فعالیت‌های

سیاسی، علمی، آموزشی، فرهنگی و رسانه‌ای، چه در بخش دولتی و چه در عرصه‌های آزاد و بخش خصوصی وارد شده‌اند و نیز طیف دیگری از همین نسل در کشورهای خارج اروپا و آمریکا و... به سر می‌برند که در همان کشورها نیز اکثراً از فعالان فرهنگی، مدنی، اجتماعی و رسانه‌ای می‌باشند، همگی از برکات همان دوره و محصول آن شرائط می‌باشند.

اما این اقتدار و شکوه بی‌رقیب برای مکتب‌خانه‌های سنتی دیری نپایید و دولت مستعجل بود و کم‌کم مکاتب جدید دوباره شروع به فعالیت نمودند و هردو نهاد به صورت موازی و دوشادوش هم بار دیگر به کار تعلیم و تربیت ادامه دادند، و در این شروع دوباره اولاً، اراده و همکاری خود مردم تأثیرگذار بود که هم با اعزام فرزندان‌شان از رونق دوباره این مکاتب استقبال نمودند و هم با خودیاری‌های محلی، این مکاتب را مورد حمایت مالی قرار دادند. ثانیاً، برخی نهادهای خیریه و انجوه‌های داخلی و خارجی در این پروسه نقش جدی داشتند. از جمله در ساحت ولایت غزنی می‌توان از مرکز خیریه و آموزشی «شهداء ارگانیزیشن» با همکاری خانم دکتر سیما سمر، رئیس فعلی کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، نام برد و برخی نهادهای دیگر که معرفی آماری دقیق این نهادها در تاریخ فعالیت‌های آموزشی و فرهنگی معاصر کشور مجال دیگری را می‌طلبد و ثالثاً، احزاب جهادی و رهبران آن‌ها نیز در ایجاد و شروع به کار این مکاتب نقش داشتند که به تأسیس برخی مکاتب جدید پرداخته یا همان مکاتب قدیم را دوباره فعال نمودند.

البته این مکاتب به لحاظ مضامین درسی کمی متفاوت‌تر از قبل بود و این تفاوت در دو جهت بیش‌تر به چشم می‌خورد: یکی در متون درسی که به این لحاظ رویه واحد و متون یک‌دستی حاکم نبود؛ بلکه دچار نوعی آشفتگی شده بود، از متون ایرانی گرفته تا پاکستانی و تا آنچه که توسط خود مجاهدین و یا نهادهای حامی تهیه شده بود و یا نوت‌های آزاد که توسط معلمان به شاگردان داده می‌شد و... در این مکاتب تدریس می‌گردید. تفاوت دیگر در پررنگ‌تر شدن آموزش‌ها و مضامین دینی این مکاتب بود که نسبت به گذشته به آن توجه بیش‌تری صورت می‌گرفت.

۲-۵. مرحله افول دوباره تا آستانه انقراض

این مرحله از زمان سقوط دولت مارکسیستی در افغانستان آغاز می‌گردد و هرچه زمان می‌گذرد، مکاتب سنتی رو به ضعف و افول می‌رود. البته در بعضی فرجه‌ها- اگرچه کوتاه‌مدت-

مانند دورهٔ طالبان دوباره جان می‌گیرد؛ اما دیری نمی‌پاید. اوج ترقی مکاتب جدید و افول و ضعف شدید مکاتب سنتی در افغانستان جدید و پساطالبان است که مکاتب سنتی از جمله در بسیاری از مناطق ولایت غزنی برابر مشاهدات نگارنده و به‌خصوص محدودهٔ جاغوری عملاً به تعطیلی کشیده می‌شود و در برخی از مناطق این ولسوالی هنوز با اندک رمقی ادامهٔ حیات می‌دهد. رشد و توسعهٔ مکاتب جدید از یک‌سو و افول و شکست مکاتب سنتی از سوی دیگر، علاوه بر علل و عواملی که در مرحلهٔ دوم بیان گردید، معلول چند عامل عمده و اساسی جدید دیگر نیز بود که عبارت بودند از:

۱. فضای جدید و ورود جامعهٔ جهانی در افغانستان - اعم از دولت‌ها، بخش‌های خصوصی و مؤسسات و انجوه‌های خارجی - و سرازیر نمودن امکانات قابل توجه به افغانستان و ایجاد جاذبه‌های بیش‌تر برای مردم و فرزندان آن‌ها به مکاتب جدید.

۲. تجربهٔ شکست مجاهدین: به رغم نقش‌های مثبت و خدماتی که در دورهٔ جهاد و مقاومت از خود بر جای نهادند؛ اما در نهایت کارنامهٔ مجاهدین ناموفق و غیر قابل دفاع به نظر می‌رسد؛ زیرا خسارات و آسیب‌هایی به‌نام جهاد، دین و مذهب در منازعهٔ قدرت بین گروه‌های رقیب، چه قبل از پیروزی مجاهدین و چه بعد از آن، در کابل و سایر شهرهای کشور، بر مردم وارد گردید که متأسفانه نتیجهٔ سوء مدیریت علما و رهبران جهاد و مقاومت - اعم از شیعه و سنی - بود و این باعث ایجاد نوعی نفرت یا در خوش‌بینانه‌ترین حالت، فاصلهٔ مردم نسبت به نهادهای سنتی دینی و مذهبی گردید.

تاسیس ۱۳۹۴

۳. تجربهٔ بسیار منفی از دورهٔ تاریک حاکمیت طالبان که با بازتولید خشونت، تصویر بسیار مشوب، نامعقول، غیر منطقی و خشن از اسلام و نظام اسلامی هم در افکار عمومی مردم افغانستان و هم برای جامعهٔ جهانی ایجاد کرده بود، و این کارنامهٔ غیر قابل دفاع، بار دیگر به نفرت و فاصلهٔ قبلی مردم نسبت به دین و نهادهای دینی افزود و سبب کاهش انگیزهٔ مردم شد که فرزندان‌شان را دیگر کم‌تر به این مکاتب سنتی بفرستند؛ چون به اشتباه فکر می‌کردند که محصول و خروجی این مکاتب و مدارس علمیه یا مجاهد است یا طالب که تجربه و آزموده شده است.

۴. معایب و آسیب‌های روشی و محتوایی مکتب‌خانه‌ها که به دلیل کهنه‌بودن و فرسودگی سیستم تعلیمی و تربیتی آن، دیگر در برابر شیوه‌های نوین نمی‌توانست دوام بیاورد.

۵. فقدان مدرک و شهادت‌نامه رسمی فراغت از تحصیل در برابر مکاتب جدید.

۳. ظرفیت‌ها و نقاط قوت مکتب‌خانه

مکتب‌خانه از نقاط مثبت و ظرفیت‌های فراوان و قابل توجهی برخوردار است که مکاتب جدید یا فاقد آن است یا آن‌که بسیار کم‌تر از آن مزایا و نقاط قوت برخوردارند؛ بنابراین، مکتب‌خانه‌ها نقش و کارویژه‌های خود را دارند که مکاتب جدید نمی‌توانند جای آن را بگیرند؛ همان‌گونه که عکس آن نیز صادق است. در همین‌جا لازم است اشاره شود که اصولاً نگاه رقابتی به این دو نهاد به این مفهوم که در این رقابت یکی دیگری را از میدان بیرون نموده و موفقیت و پیروزی یکی به قیمت حذف و انقراض دیگری بیانجامد، نگاه غلط و نادرستی است. تا زمانی که جامعه، جامعه دینی و مردم، مردم مسلمان هستند، به ادامه همزمان هردو نهاد آموزشی و تربیتی ضرورت و نیاز است؛ هر یک کارویژه‌های خود را دارد که هیچ‌کدام جای دیگری را نمی‌گیرد؛ همان‌گونه که دانشگاه‌های ما هیچ‌گاه نمی‌توانند جای حوزه‌های علمیه را بگیرند و بالعکس حوزه‌های علمیه نیز نمی‌توانند جای دانشگاه‌ها را بگیرند؛ بلکه باید دوشادوش و به‌عنوان دو جریان موازی که مکمل همدیگراند، ادامه داشته باشند. با این تذکر در ادامه مهم‌ترین نقاط قوت و ظرفیت‌های مکتب‌خانه‌ها را در موارد زیر می‌توان جست‌وجو کرد و بدون هیچ توضیحی آن‌ها را مرور می‌کنیم.

۱. آموزش قرآن؛

۲. آموزش احکام و مسائل شرعی بر مبنای فقه حنفی و فقه شیعه اثناعشری؛

۳. آموزش عقائد، اصول و باورهای دینی بر مبنای باورهای کلامی اهل سنت و اهل تشیع؛

۴. آموزش اخلاقیات و معاشرت‌های اسلامی و مذهبی؛

۵. آموزش هنر خط فارسی؛

۶. آموزش ادبیات عربی به‌مثابه قواعد فهم قرآن و متون دینی؛

۷. آموزش متون و ادبیات فارسی در قالب کتاب‌های کهن شعر و نثر فارسی؛

۸. ایجاد ارتباط و تعامل بیشتر و راحت‌تر میان اولیاء و معلمان سنتی در اثر ارتباط ساده و

بی تکلف و بی تشریفات و شاگردان محدودتر و احساس مسئولیت بیش‌تر اولیا و مربیان نسبت به سرنوشت دینی و مذهبی فرزندان و اطفالشان؛

۹. در دسترس بودن معلمان دینی و ملاهای محل در طول روز و ارتباط مستقیم آن‌ها با اطفال و فرزندان در مکتب‌خانه و بیرون از مکتب‌خانه؛

۱۰. تأثیرپذیری و الگوگیری اخلاقی و تربیتی بیش‌تر اطفال از ملاهای محل و معلمان دینی و مذهبی؛ ملایان به‌مثابه مربیان دینی و مذهبی می‌توانند با رفتار سالم و سلوک اخلاقی و تربیتی خود، الگوی بسیار خوب و مثبت برای اطفال در سنینی باشند که آمادگی برای پذیرش هر نوع الگوی مثبت و منفی را دارند؛ همان‌گونه که غالباً مکتب‌خانه‌ها نه‌تنها مراکز تعلیم و آموزش بوده‌اند؛ بلکه مطمئن‌ترین و بهترین مراکز تربیتی نیز بوده‌اند که نتیجه رفتار نیک و معاشرت پسندیده و سالم اخلاق‌محور این معلمان و مربیان دینی با شاگردان بوده است.

۱۲. مکتب‌خانه‌ها زمینه و بستر ورود فرزندان به مراکز بالاتر آموزشی و تربیتی دینی می‌باشند؛ زیرا همه کسانی که در سطوح بالای حوزوی و علمی تا سطح اجتهاد و مرجعیت و رهبری دینی مردم صعود نموده‌اند، از همین مکتب‌خانه‌ها فارغ شده‌اند.

۱۳. ایجاد روابط سالم و دور از تنش میان دو قشر مهم و تأثیرگذار دانشجویان و حوزویان و برقراری فضای تفاهم، گفت‌وگو و ایجاد درک مشترک؛ زیرا فرزندانانی که تجربه آموزش و تربیت مکتب‌خانه را سپری نموده و با معلمان دینی و علما آشنایی داشته و از آن‌ها استفاده برده‌اند، شناخت واقع‌بینانه‌تری نسبت به علما، طلاب و حوزویان خواهند داشت و لذا آن دیوار بی‌اعتمادی و نوعی هراس و وحشت که ناشی از ضعف ارتباط و عدم درک متقابل است، از بین این دو قشر مهم فرهنگی و علمی در آینده برداشته خواهد شد. همان‌گونه که عکس آن نیز صادق است؛ یعنی فرزندان مردم اگر به‌صورت طولی یا عرضی در مکاتب دولتی برای آموزش علوم جدید نیز اعزام شوند و از مزایای این مکاتب بهره‌مند شوند، طبعاً یکی از آثار و فواید آن همین رابطه سالم و تعامل مثبت و سازنده خواهد بود. تصویری که یک طلبه و محصل علوم دینی و حوزوی که دوره آموزش مکتب دولتی را گذرانده - به‌خصوص اگر تا پایان لیسه ادامه داده باشد - از یک معلم، دانشجو و قشر دانشگاهی دارد، طبعاً متفاوت خواهد بود با تصویری که یک طلبه فاقد این تجربه از آن‌ها دارد؛ همان‌گونه که عکس آن نیز چنین است.

۱۴. در نتیجه گذراندن دوره‌های آموزشی مکتب‌خانه در سطح بالاتر می‌تواند به تحکیم مبانی اعتقادی و فکری شاگردان مکاتب جدید، در بعد دینی و مذهبی، کمک نموده و در برابر شبهات و پرسش‌ها در مسائل دینی و مذهبی تا حدودی آماده پاسخ‌گویی می‌نماید. البته تحقق این هدف بستگی به آسیب‌شناسی جدی این نهاد و تجدید نظر اساسی در ساختار، روش و محتوای آموزشی آن دارد؛ همان‌گونه که سایر نقاط قوت فوق نیز همگی نیازمند آسیب‌شناسی و آسیب‌زدایی است که خود عرصه دیگری از بحث درباره این نهاد است و اگر آسیب‌ها و معایب آن برطرف نگردد، طبیعی است که مکتب‌خانه‌ها به انقراض قطعی گرفتار خواهد شد.

۴. نگاهی به مکتب‌خانه با رویکرد فقهی و معطوف به رسالت والدین

در پایان این بحث شایسته است به مکتب‌خانه به‌عنوان نهاد بومی و مردمی تعلیم و تربیت که بیش‌ترین و بهترین نقش را تا کنون در آگاهی‌بخشی دینی و با سواد شدن و نیز تربیت دینی فرزندان مردم ما داشته است، اشاره‌ای با نگاه فقهی نیز داشته باشیم تا با توجه به این نگاه، مؤمنین و اولیای اطفال و فرزندان احساس تعهد و مسئولیت بیش‌تری در حفظ و ادامه کارآمدی مکاتب سنتی بنمایند؛ اگرچه بحث مبسوط در مبانی فقهی مکتب‌خانه‌ها مجال و فرصت دیگری را می‌طلبد.

شاید بتوان گفت از میان سه نهاد قدیمی خانواده، مدرسه و جامعه و نهاد جدید به‌نام رسانه، خانواده با محوریت پدر و مادر، مهم‌ترین نقش و مسئولیت را در تعلیم و تربیت فرزندان دارد، و در آموزه‌های دینی و متون تربیتی اسلام تأکید ویژه‌ای روی مسئولیت والدین شده است. با استفاده از این تأکیدات و با توجه به انبوهی از نصوص دینی که مطمئناً به حد تواتر و یا قریب به تواتر می‌رسند- نقل، تحلیل و فقه‌الروایه آن‌ها از حوصله این نوشتار بیرون است- مبانی فقهی قوی و قابل قبول را می‌توان برای تعلیم و تربیت اطفال از این منابع و نصوص دینی به‌دست داد، و به جرئت می‌توان گفت به‌لحاظ فقهی یکی از وظائف پدر و مادر که از واجبات می‌باشد، تعلیم و تربیت فرزندان‌شان است که باید آن‌ها را به مسائل اسلامی آشنا سازند و نسبت به مسائل اخروی و دنیوی آن‌ها که جنبه دینی و ایمانی دارد، باید توجه جدی نمایند.

امروزه خوشبختانه از سوی برخی علما و فقهای معاصر، توجه جدی به این مسئله شده است

تا جایی که پیشنهاد تأسیس دانش جدید میان‌رشته‌ای را با نام فقه التربیه داده و خود نیز به‌طور جدی وارد بحث در این حوزه از دانش فقه شده است (ر. ک: اعرافی، ۱۳۹۱- و ۱۳۸۸، تمام صفحات). بر اساس این نگاه و این طرح، تعلیم و تربیت فرزندان با نگاه فقهی و تکلیف‌محور مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، و شایسته است که پدر و مادر فراتر از یک حق اخلاقی که الزامی در آن برای خود احساس نمی‌کنند، به عنصر تعلیم و تربیت فرزندان بنگرند و خود را مکلف و ملزم بدانند و در برابر سرنوشت تعلیم و تربیت آن‌ها، به‌خصوص تعلیم و تربیت دینی، نباید بی‌تفاوت باشند. همان‌گونه که در برابر تأمین معیشت آن‌ها از لباس، نفقه، مسکن و... احساس مسئولیت و تکلیف می‌نمایند و تا زمانی که آن‌ها به استقلال اقتصادی و معیشتی نرسیده‌اند، خود را هم وجداناً، هم عرفاً و هم شرعاً ملزم و متعهد می‌دانند که در تأمین معیشت آن‌ها بکوشند، در برابر سرنوشت معنوی و به تعبیر دیگر نفقه روحی و تغذیه معنوی آن‌ها نیز ملتزم و متعهد باشند.

پرداختن تفصیلی و دقیق‌تر به تبیین مبانی فقهی تعلیم و تربیت دینی فرزندان از موضوع این نوشتار بیرون است؛ اما در این‌جا فقط اشاره و نگاه کوتاهی داریم به بعد فقهی مسئله تا حداقل باعث ایجاد دغدغه دینی بیش‌تر برای اولیا و والدین گرامی گردیده و به مسئله تعلیم و تربیت فرزندان و کودکان‌شان نگاه فقهی و تکلیف‌محور داشته باشند و نسبت به سرنوشت این عزیزان که حاصل عمر و از ذخایر و باقیات و صالحات‌شان هستند، عنایت و اهتمام ویژه و بیش از گذشته داشته باشند، و مطمئن باشند که در صورت توجه و اهتمام جدی در انجام این وجیبه و فریضه دینی، نتایج و ثمرات بسیار ارزشمندی هم در دنیا و هم در آخرت نصیب آن‌ها، فرزندان و مردم‌شان خواهد شد. صدها و هزاران برابر هزینه‌ای که در این راه متقبل می‌شوند، به‌لحاظ مادی و معنوی در آینده به آن‌ها برخواهد گشت، و در فردای قیامت نیز در پیشگاه خداوند و رسول خدا (ص) آبرومند و روسفید خواهند بود، و در واقع همه این مصارف سرمایه‌گذاری خواهد بود؛ اما در صورت عدم توجه و بی‌اعتنایی به این فریضه، خسارات غیر قابل جبران دنیوی و اخروی نصیب آن‌ها و فرزندان‌شان خواهد شد، و با از دست‌دادن فرصت، جز حسرت عمیق در دنیا و آخرت نسبت به این بی‌توجهی‌ها و غفلت‌ها، چیزی عائد آن‌ها نخواهد شد.

نصوص دینی فراوانی بر لزوم تعلیم و تربیت دینی فرزندان تأکید می‌ورزد و از آیات متعدد قرآن کریم، این وجیبه و فریضه دینی که از حقوق فرزندان بر والدین است، به وضوح و

روشنی استفاده می‌شود؛ اما در این میان، آیه شریفه زیر بسیار هشداردهنده و تکان‌دهنده است و مسئولیت سنگین والدین را در برابر فرزندان و اهل بیت‌شان به خوبی نشان می‌دهد که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌ها است نگاه دارید، آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سخت‌گیرند، و هرگز مخالفت فرمان خدا نمی‌کنند و دستورات او را دقیقاً اجرا می‌نمایند (تحریم/۱۲).

هم‌چنین روایات فراوانی که در این باب وارد شده است و می‌توان به آن‌ها استناد ورزید که تنها به ذکر یک روایت که برای والدین بسیار مهم و هشداردهنده است، اکتفا می‌نماییم. از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل شده است که: «أَنَّهُ نَظَرَ إِلَى بَعْضِ الْأَطْفَالِ فَقَالَ: وَيْلٌ لِّلْأَطْفَالِ آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ آبَائِهِمْ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ آبَائِهِمُ الْمُشْرِكِينَ فَقَالَ لَا مِنْ آبَائِهِمُ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَعْلَمُونَهُمْ شَيْئًا مِنَ الْفَرَائِضِ وَإِذَا تَعَلَّمُوا أَوْلَادَهُمْ مَنَعُوهُمْ وَرَضُوا عَنْهُمْ بَعْرَضٍ يَسِيرٍ مِنَ الدُّنْيَا فَأَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَهُمْ مِنِّي بَرَاءٌ»؛ یعنی روزی آن حضرت چشمش به عده‌ای از کودکان افتاد فرمود: وای بر اطفال آخرالزمان از پدران‌شان. سؤال شد یا رسول الله (ص) آیا از پدران مشرک آن اطفال؟ فرمود نه بلکه از پدران مؤمن‌شان که چیزی از واجبات دینی را به آن‌ها تعلیم نمی‌دهند و اگر خود آن‌ها به آموزش و یادگیری تکالیف دینی‌شان بپردازند، پدران‌شان آن‌ها را از این کار منع می‌نمایند و به متاع ناچیز دنیا از فرزندان‌شان راضی می‌شوند (یعنی آن‌ها را در سنین کودکی که فرصت تعلیم و تربیت است، به کودکان کار تبدیل می‌نمایند و به دستمزد مادی و دنیوی اندک رضایت می‌دهند) یقیناً من از این پدران بیزار و آن‌ها نیز از من بیزارند (نوری، ج ۱۵، ص ۱۶۴).

حفاظت نفس، خانواده و فرزندان از آتش جهنم بستگی به تعلیم، آموزش دادن، فراگیری و تعلّم مسائل و تکالیف شرعی از یک‌سو و آموزش‌های اخلاقی و تربیت دینی که زمینه‌ساز شکل‌گیری شخصیت سالم انسان در قالب آموزه‌های دینی است از سوی دیگر، دارد. برخی از تفاسیر در ذیل این آیه شریفه روایتی را از امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - در تفسیر «قوا انفسکم و اهلیکم ناراً» نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «عَلِّمُوا انْفُسَكُمْ وَ اهْلِيَكُمْ الْخَيْرَ، وَ ادَّبُوهُمْ»؛ یعنی خود و خانواده و فرزندان‌تان را خیر و نیکی یاد دهید و آن‌ها را ادب نمایید (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۲۴۴). هم‌چنین در تفسیر شریف نورالثقلین حدیثی را از کتاب شریف کافی در تفسیر

این آیه مبارکه نقل می‌کند که از حضرت پیامبر گرامی اسلام (ص) سؤال شد چگونه خود و اهل و فرزندانمان را از آتش جهنم حفظ نماییم؟ آن حضرت فرمود: «تا مرهم بما امر الله، و تنهاهم عما نهام الله، ان اطاعوک کنت قد وقیتهم، و ان عصوک کنت قد قضیت ما علیک»؛ یعنی آن‌ها را امر نما به آنچه خدا به آن امر فرموده و نهی نما از آنچه خداوند از آن نهی فرموده است، اگر آن‌ها اطاعت نمودند، با این کار آن‌ها را حفظ کرده‌ای و اگر سرپیچی و عصیان نمودند، تو وظیفه خود را انجام داده‌ای (عروسی حویزی، ۱۴۱۵هـ.ق: ج ۵، ص ۳۷۲). وقایت و حفاظت فرزندان و خانواده از آتش جهنم و امر و نهی آن‌ها از دو طریق امکان‌پذیر است یا مستقیماً خود والدین، فرزندان‌شان را تعلیم و تأدیب نموده و با یک نظم و برنامه‌ریزی شخصی، بخشی از وقت و فرصت‌شان را اختصاص بدهند به تعلیم و تربیت آن‌ها، و یا اگر خودشان نمی‌توانند که غالباً چنین است - یا به دلیل ضعف اطلاعات و مهارت‌های لازم در امر تعلیم و تربیت، یا به دلیل نداشتن فرصت کافی - باید از راه‌های دیگر این وظیفه خطیر و بسیار مهم دینی و قرآنی را به انجام رسانند، و اگر لازم باشد باید برای این کار هزینه نموده و یکی از اقلام مصرفی در سبد سالانه مصارف و مخارج خانواده‌ها، پرداخت هزینه‌های تحصیل و تعلیم و تربیت دینی فرزندان‌شان باشد - همان‌گونه که تا کنون بحمدالله برای اکثر مردم و خانواده‌ها چنین بوده است - تا در روز قیامت مورد مؤاخذه الهی قرار نگیرند. یکی از این راه‌ها، اعزام فرزندان و اطفال به مراکز تعلیم و تربیت دینی است که مهم‌ترین این مراکز در جامعه ما همین مکتب‌خانه‌های سنتی است.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

با توجه به آنچه گذشت و با توجه به رسالت و مسئولیت سنگین والدین در امر تعلیم و تربیت دینی فرزندان، پیشنهاد می‌گردد که هم متولیان امور دینی و مذهبی از علما و مربیان دینی و هم مردم که بحمد الله همه مسلمان‌اند و دغدغه تربیت دینی فرزندان‌شان را دارند، مراکز دینی و مذهبی و به‌خصوص نهاد دیرینه و سنتی مکتب‌خانه را که عهده‌دار تعلیم و تربیت دینی فرزندان‌شان است، به‌عنوان یک وظیفه دینی با ساختار، روش و محتوای بهتر روزآمد و کارآمد، در کنار نظام تعلیم و تربیت مدرن، حفظ نمایند و ضمن حفظ نقطه‌های قوت آن، آسیب‌ها و مشکلات آن را رفع نمایند؛ زیرا - همان‌گونه که قبلاً یادآوری گردید - وجود مراکز آموزشی جدید و دولتی ما را از مکتب‌خانه، مدرسه علمیه و دیگر نهادهای دینی و مذهبی بی‌نیاز نمی‌سازد؛ چرا که هریک نقش و کارویژه‌های خود را دارد و یکی جای دیگری را نمی‌گیرد.

بنابراین، باید سعی نمایند عوارض، آسیب‌ها و معایب آن را اصلاح و برطرف نموده و به نقاط قوت آن‌ها بیفزایند تا توان رقابت سالم، جاذبه و انگیزه لازم را در برابر مکاتب دولتی و سایر مراکز غیر دینی [و البته نه الزاماً ضد دینی] که از سوی اشخاص حقیقی و حقوقی در عرصه خصوصی ایجاد می‌گردد، داشته باشند، و در اثر ناکارآمدی و ضعف‌های جدی و اساسی به انقراض و تعطیلی مطلق کشیده نشوند. البته باید توجه داشت و تأکید می‌گردد که تقویت مراکز و نهادهای آموزشی سنتی هرگز به معنای حذف و یا تضعیف مراکز جدید آموزشی نیست؛ همان‌طور که تقویت مکاتب و نهادهای جدید به معنای حذف مکاتب سنتی نیست. همان‌گونه که یادآوری شد، اصولاً نگاه رقابتی به این دو نهاد به مفهوم حضور بی‌رقیب یکی و حذف دیگری نگاه غلط است؛ بلکه جامعه ما همزمان و به‌عنوان دو برنامه موازی و دوشادوش در عرصه تعلیم و تربیت به وجود و فعال‌بودن هر دو نهاد آموزشی و تربیتی نیازمند می‌باشد.

نتیجه‌گیری

از آنچه در این مقاله مورد بحث و بررسی قرار گرفت، به نتایج زیر می‌توان دست یافت:

۱. مکتب‌خانه به‌مثابه سنتی‌ترین، قدیمی‌ترین و مؤثرترین نهاد تعلیم و تربیت در کشور ما، افغانستان، از پیشینه تاریخی بیش از هزار ساله برخوردار است و همزاد با حضور اسلام در افغانستان بوده و قبل از آن توسط شخص پیامبر خاتم اسلام (ص) بنیاد گردیده و توسط امامان و رهبران دینی در کشورهای اسلامی مدیریت شده و ادامه یافته و علما و مربیان مسلمان، در طول تاریخ، آن را فعال و پویا نگهداشته‌اند؛ به‌گونه‌ای که صدها سال در تاریخ کشورهای اسلامی تنها نهاد تعلیم و تربیت و فراگیری تعلیمات دینی و مذهبی در حوزه اطفال و نوجوانان بوده است.
۲. مکتب‌خانه‌ها در افغانستان در یک فرایند طولانی سیر تحول و فراز و فرودهایی داشته است، از حالت شخصی به نهاد عمومی تبدیل گردیده و از ساده به پیچیده به‌لحاظ روش و محتوا توسعه و گسترش یافته و به‌عنوان مؤثرترین نهاد و بلکه در مقاطع زیاد تاریخی تنها نهاد تعلیمی و تربیتی بی‌رقیب در حوزه اطفال و نوجوانان کارویژه خود را داشته و ایفای نقش نموده است. این سیر تحول و فراز و فرود در یک فرایند تاریخی بلندمدت به این ترتیب ۵ مرحله را سپری نموده است: (۱) مرحله شکل‌گیری و توسعه و تنها نهاد تعلیم و تربیت و بی‌رقیب؛ (۲) مرحله رقابت با نهادهای مدرن تعلیم و تربیت به‌عنوان دو نهاد موازی دولتی و بومی - سنتی در عرصه

تعلیم و تربیت کودکان؛ ۳) مرحله ضعف و افول مکتب‌خانه و درخشش مکتب دولتی؛ ۴) مرحله درخشش و فراز دوباره در فاصله زمانی کوتاه؛ ۵) مرحله افول و بی‌رمق شدن و تا رسیدن به آستانه انقراض این نهاد سنتی.

۳. مکتب‌خانه‌ها به رغم ضعف‌ها و آسیب‌هایی که امروزه در دو بخش روش و محتوا دارند، هنوز از ظرفیت‌های بی‌بدیل برخوردارند که نمونه‌هایی از این ظرفیت‌ها و امتیازات در این مقاله نام برده شد و می‌تواند به‌مثابه نهاد سنتی و بومی تعلیم و تربیت در پهلوی نهادهای تعلیمی و تربیتی مدرن، ادامه حیات داده و در پاره‌ای از موارد، کاستی‌های نظام تعلیم و تربیت رسمی را جبران نموده، نقش تکمیلی و کارویژه خود را داشته باشد، و در نتیجه نگاه رقابتی به این دو نهاد سنتی و مدرن، به مفهوم حذف یکی و ادامه دیگری اشتباه است و هرکدام جای خود را دارد.

۴. اما ادامه حیات و ضرورت این نهاد تعلیمی و تربیتی بومی، نیازمند اصلاح و بازنگری پس از کارشناسی و آسیب‌شناسی آن به‌لحاظ ساختار، روش و محتوای آموزشی با استفاده از تجربیات جدید می‌باشد تا تبدیل به یک نهاد روزآمد و کارآمد گردد؛ در غیر این صورت، روزگار انقراض کامل این نهاد کهن و سنتی را شاهد خواهیم بود.

۵. با نگاه فقهی و تکلیف‌محور و معطوف به رسالت والدین در تربیت فرزندان و اطفال، مکتب‌خانه‌ها ضرورت و توجیه بیشتری را برای بقا و ادامه حیات دارند. در یک جامعه دینی و ایمانی که نسبت به آینده فرزندان و نسل فردای خود نگرانی و دغدغه تعلیم و تربیت دینی دارند، وجود مکتب‌خانه‌ها پس از تحقق پروسه اصلاح و بازنگری و سیاست‌گذاری دقیق آموزشی در روش و محتوا، ضرورت و کمک بزرگی است؛ کاری که از مکاتب جدید ساخته نیست و انتظار کامل آن از این مکاتب نیز بی‌مورد و دور از واقع‌نگری است؛ چرا که رسالت و هدف اصلی این مکاتب، بیش‌تر تعلیم و آموزش در حوزه‌های علوم و مهارت‌های دیگر است و مضامین دینی و قرآنی در حاشیه این مضامین قرار دارد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. احسانی، محمد (۱۳۸۶)، مجموعه مقالات همایش عالمان دینی افغانستان، ره آوردها و راهبردها، مقاله «نقش مراکز آموزشی هرات در گسترش فرهنگ اسلامی»، تهیه‌کننده: مجمع علما و طلاب جاغوری، قم، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، چاپ اول.
۳. اعرافی، علیرضا، فقه التریبه، تحقیق و نگارش سید نقی موسوی، ج ۱، انتشارات مؤسسه فرهنگی اشراق و عرفان، چاپ اول ۱۳۹۱. و نیز ج ۲ از همین کتاب، تحقیق و نگارش: سید نقی موسوی و علی حسینی پناه، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ دوم، ۱۳۸۸. در این دو جلد کتاب به صورت مبسوط به ضرورت، مبانی و ادله تأسیس رشته فقه التریبه و تبیین فقهی تعلیم و تربیت پرداخته شده است.
۴. بختیاری، محمدعزیز (۱۳۸۵)، شیعیان افغانستان، قم، مؤسسات انتشارات شیعه‌شناسی، چاپ اول.
۵. برهانی غزنوی، عبدالخالق، در گفت‌وگو با نگارنده و روایت از زبان مرحوم علامه استاد مدرس افغانی.
۶. سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۰۴هـ.ق)، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۶، قم، ناشر: کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، چاپ اول.
۷. عروسی، حویزی، عبد علی بن جمعه (۱۴۱۵هـ.ق)، تفسیر نور الثقلین، ج ۵، قم، انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم.
۸. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳هـ.ق/۱۹۸۳م)، بحار الانوار، ج ۱۰۴، بیروت- لبنان، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم.
۹. موسوی، سید غلام‌رضا، از شاگردان استاد عبدالصمد اکبری که شاهد محفل مناظره با استاد محمداکرم یاری بوده است در گفت‌وگو با نگارنده.
۱۰. ناصری داودی، عبدالمجید (۱۳۸۶)، مجموعه مقالات همایش عالمان دینی افغانستان، ره آوردها و راهبردها، مقاله «نظام آموزشی سنتی افغانستان، ظرفیت‌ها و چالش‌ها، تهیه‌کننده: مجمع علما و طلاب جاغوری، قم، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، چاپ اول.
۱۱. ناصری داودی، عبدالمجید (۱۳۸۴)، فصلنامه علمی، فرهنگی جنبش فرهنگی افغانستان (طرح نو) شماره چهارم.
۱۲. نوری، حسین ابن محمد تقی (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسائل، ج ۴ و ۵، بیروت- لبنان، مؤسسه آل‌البیت- علیهم السلام- لاجیاء التراث، چاپ اول.